

بررسی رمان هنری و کیتو اثر آیریس مورداک از دیدگاه فلسفی - اخلاقی

سیما فرشید، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

فروغ غفارزاده راد، دانش آموخته ی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

چکیده

مشغولیت ذهنی آیریس مورداک، فیلسوف و رمان نویس انگلیسی (۱۹۹۹-۱۹۱۹)، اخلاقیات و مفاهیمی چون "خودزدایی" و "خوب مطلق" است. نمود این دو مفهوم در دیدگاه های اخلاقی و رمان های او گویای این حقیقت است که وی بر ارتباط متقابل میان ادبیات و اخلاقیات تأکید دارد. مورداک بر این باور است که ادبیات تأثیر شگرفی بر اشخاص و در نتیجه بر جوامع دارد و با مقایسه ی ادبیات و فلسفه بر ارجحیت ادبیات پافشاری می کند زیرا از دیدگاه او ادبیات قابلیت برقراری ارتباط با تمامی اقشار جامعه را دارد و بنابراین مخاطبان آن از نظر کمی و تنوع بسی بیشتر از مخاطبان فلسفه اند و نفوذش چشمگیرتر است. رجحان دیگری که مورداک برای ادبیات قائل می شود این است که برای بحث در مورد اخلاقیات می توان از دنیای واقع گرایانه ی رمان ها یاری گرفت. آیریس مورداک را می توان یک رئالیست اخلاق گرا به شمار آورد که معتقد است با متمرکز کردن "توجه" به مسائل ارزشمندی همچون هنر خوب، عشق، فضیلت، اشخاص نیک و از همه بالاتر "مرگ" می توان به حقیقت نزدیک تر گشت و امیال "خود مدار" روان را به مبارزه طلبید. در این زمینه مقاله ی حاضر در پی بررسی ارتباط میان دیدگاه های مورداک و نمود باورهای وی در رمان رئالیستی هنری و کیتو است تا با تحلیل این رمان مفهوم "خودزدایی" را که لازمه اش مقابله با نیروی تدافعی بسیار نیرومند روان است به تصویر کشیده و روشن کند که آیا چنین

امری در دنیای واقعی امکان پذیر است یا اینکه باید آن را صرفاً یک فرضیه انگاشت. به نظر می‌رسد که مورداک از طریق رمان هایش فنون تعالی اخلاقی پیشنهادی خویش را با در نظر گرفتن تنگناهای اخلاقی موجود در دنیای معاصر مورد سنجش قرار می‌دهد.

کلید واژه‌ها: توجه، تجربه‌ی مرگ وار، خوب مطلق، خود زدایی، خود مداری

۱. مقدمه

رشد اخلاقی سفری دشوار است که اراده و محرک نیرومندی را می طلبد تا بر موانع محکم درونی انسان غلبه کرده، او را به سوی پالایش روحی سوق دهد. آیریس مورداک^۱ تحت تأثیر فروید نفس انسان را خودخواه معرفی می کند و این خودخواهی را خاستگاه تمامی تباهی های انسان می داند زیرا از نظر او این نفس خود خواه به قصد محافظت از خویش در برابر ناملايمات زندگي اقدام به خیال بافی می کند و توجه به واقعیات محنت زا را برای انسان دشوار می سازد. فردی که در او هام روان خویش زندگي می کند، قادر به درک حقیقت نیست و پیشرفت او در عرصه‌ی اخلاقیات مشکل خواهد بود. مورداک تحت تأثیر افلاطون و "تمثیل غار"^۲ وی، خود خواهی انسان را به مرحله ای تشبیه می کند که در آن انسان در غاری محبوس است و تنها توان دیدن تصاویری را دارد که صرفاً سایه ای از واقعیات است. برای شهود حقیقت، انسان ناگزیر از شکستن بندها و گریختن از غار وجود خویش است، ولی پیش از رهایی، باید به نحوی به خودخواهی خویش پی برد و به مبارزه با آن پردازد. مورداک مذهب را کانون توجهی بسیار قدرتمند می شمارد که باعث ایجاد انگیزه‌ای نیرومند برای پایبندی به اصول اخلاقی می شود. او مخالف سوء استفاده‌ی برخی افراد از عقاید شک گرا برای فرار از اصول اخلاقی است ولی در عین حال بر این باور نیست که تنها افراد مذهبی پایبند اخلاقیات اند و افراد غیر مذهبی چنین انگیزه ای را ندارند. به عقیده ی او در نتیجه ی سست شدن اعتقادات مذهبی در سال های اخیر، انسان معاصر از لحاظ روحی در شرایط بسیار دشواری قرار گرفته است زیرا انسان به طور ذاتی به دنبال چیزی برای دل‌بستگی و توجه است و از دست دادن مذهب به عنوان چنین منبعی به سان از دست دادن چیزی بسیار گرانبهاست. مورداک بر این باور

1 - Iris Murdoch

2 - Allegory of the Cave

است که توجه انسان معاصر باید به گونه‌ای به خوبی‌ها جلب شود. پیشنهاد موردادک برای تعالی روحی انسان معاصر "خودزدایی"^۱ یا به عبارتی گسستن غل و زنجیری است که ضمیر خودخواه انسان بر دست و پای وی زده است. "توجه"^۲ در فلسفه‌ی موردادک عملی اخلاقی محسوب می‌شود که موجب تبدیل افراد به اشخاصی دارای خوی انسانی می‌شود که به کشش طبیعی خویش به سوی خوبی‌ها پاسخ مثبت می‌دهند (بل ۴۷). پذیرش فردیت اشخاص و توانایی گذاردن خویش به جای دیگران به منظور درک آنان نیازمند میزان قابل ملاحظه‌ای از "توجه" است که در نهایت از ما انسانی کامل می‌سازد. به نظر موردادک تنها راه بهبود معنوی انسان تغییر دادن کانون توجه شخص از خویش به دیگران و حقوق، نیازها و آرزوهای آنان است. سه موردی که طبق فلسفه‌ی موردادک توجه انسان را از خود به غیر معطوف می‌کنند و در نهایت منجر به خودزدایی می‌شوند عبارتند از عشق، هنر و تجربه‌ی مرگ وار^۳.

ذهن موردادک در رمان هنری و کیتو^۴ مشغول تم خودزدایی و سختی‌هایی است که انسان در پروسه‌ی مبارزه با نفس با آن‌ها مواجه می‌شود، گویی وی در صدد است که فلسفه‌ی اخلاقی خود را در جریان رمان واقع‌گرایانه‌ی خویش بسنجد. شخصیت‌های این رمان هر یک به شیوه‌ی خویش به دنبال تسلی هستند و در تقلی برای یافتن آرامش خاطر، در بند تصورات نفس خویش اسیر شده‌اند. هر دو شخصیت اصلی این رمان به طور طبیعی خود محور هستند و این ذات خودخواه، آن‌ها را از دیدن حقیقت باز می‌دارد؛ هر یک به خیال خویش به حقیقت دست یافته‌اند در حالی که همین تصور، یکی دیگر از حيله‌های ضمیر برای ایجاد آرامش است.

1 - Unselfing

2 - Attention

3 - Near death experience

4 - Henry and Cato

۲. خود فریبی

به باور موردادک اجتناب از حقه های روان و متوجه حقیقت چیزی شدن و چیره شدن بر مداخله های ضمیر، کاری بس دشوار است. تصورات کیتو در مورد این که او با ورود به دنیای مسیحیت به حقیقت دست یافته است در واقع چیزی جز اوهام نفس وی که باعث رضایت و خوشنودی او می شود نیست. کیتو در حقیقت از مزایای کشیش بودن بهره می گیرد و احساس اقتدار می کند و مورد احترام است؛ او از اینکه با بهره گیری از مقام خویش می تواند انسان ها را از بار گناهانشان برهاند احساس غرور می کند. ولی ناگهان ورق بر می گردد و کیتو را به مناطق محروم لندن می فرستند. او خود را در میان مردمی می یابد که مذهب برایشان تسلی بخش نیست و بنابراین هیچ احترامی برای او قایل نیستند و حتی او را به سخره می گیرند. او احساس تنهایی می کند و بسیار محزون می شود تا این که ضمیر خودخواه به اقتضای طبیعت به یاری او می شتابد و ناگهان او از خدا و مسیح روی بر می گرداند و توجهش به پسر نوجوانی به نام جوی زیبا^۱ جلب می شود. با این تغییر در مرکز توجه، در حقیقت توهمات کیتو در قالبی دیگر به وجود خویش ادامه می دهند. کیتو عشق خود به جو را عشقی حقیقی می پندارد و تصور می کند که این عشق منجی جو، که نوجوانی منحرف است، خواهد بود و این گونه است که خویشتن خویش را راضی نگه می دارد.

با وجود این که هنری مدت ها پیش انگلستان را به مقصد امریکا ترک کرده بود تا تمام خاطرات آزار دهنده ی خانواده اش را فراموش و زندگی جدیدی را شروع کند، همیشه با خاطرات بی توجهی ها و بی مهری های مادر نسبت به خویش، و عزیز بودن برادر بزرگش در چشم مادر دست و پنجه نرم می کند. او با شنیدن خبر مرگ برادرش در تصادف مجبور است به منبع تمامی رنج هایش باز گردد. با مرگ

است. عشق وسیله ایست برای دور کردن شخص از خویش؛ مورد اک می گوید، “زمانی که عاشق می شویم کانون توجه مان به ناگاه از خود برون می جهد و خویشتن خیال باف مان به وجودی کاملاً مستقل از خود پی می برد” (“آتش و خورشید“ ۴۱۷). مورد اک در دیدگاه اخلاقی خویش به دو نوع عشق اشاره دارد؛ عشق فیزیکی یا مادی و عشق معنوی. گرچه عشق فیزیکی خودخواهانه است و می تواند منجر به تباهی شود، مورد اک همانند افلاطون بر این باور است که چنین عشقی اهمیت به سزایی در پی ریزی عشق معنوی ایفا می کند زیرا عشق فیزیکی متعارف ترین میل انسان را به اخلاقی ترین پدیده تبدیل می کند. کسی که عشق مادی را تجربه نکرده است توان رسیدن به عشق معنوی را نیز نخواهد داشت؛ عشق مادی اشتیاق لازم را در روح انسان ایجاد می کند و او را به سوی عشق معنوی و شور رسیدن به خوبی سوق می دهد. ولی عاشق برای تبدیل این عشق به عشق متعالی باید به تجسم زیبایی در کالبد اکتفا نکند و به سوی زیبایی معنوی و اخلاقی جلب شود تا به این ترتیب از بردگی عشق فیزیکی رهایی یابد. عشق فیزیکی به ما می آموزد که چیزی که به دنبالش هستیم همیشه ماورای آنچه که به آن عشق می ورزیم، می باشد.

عشق معنوی کیتو به حضرت عیسی و عشق فیزیکی او به جو به تعبیر برندان کرادوک^۱، سرآغازی برای رهایی کیتو از بند موهومات و کمکی برای دیدن حقیقت است. برندان، مرشد کیتو، تنها شخصیت مورد اکی این رمان است، به این معنا که او مراحل تعالی را طی کرده و به حقیقت پی برده است و گفتگوهای او در طول رمان تفکر بر انگیز است. برندان سفر معنوی خویش را مدت ها پیش آغاز کرده است و با این وجود که هنوز به خورشید افلاطونی دست نیافته، توانسته است از غار تصورات خارج شده و گرمای نور آن را احساس کند. او در مقایسه با شخصیت های دیگر

1 - The Fire and the Sun

2 - Brendan Craddock

داستان از نظر معنوی بسیار متعالی است و با تمام وجود شاهد بردگی اشخاص و اسیر بودن آن‌ها در چنگال تصوراتشان است. به عقیده‌ی او حتی عشق فیزیکی می‌تواند راهی به سوی خوبی باشد. برندان می‌گوید: "عاشق شدن یک پدیده‌ی خودخواهانه است... نفس انسان باید در نقطه‌ای بشکند تا انسان بتواند چیزی را که به نظرش تنها چیز با ارزش و خوب زندگی‌اش است رها کند. و این درست نقطه‌ایست که خوبی در آن جای دارد... جایی که تصورات و موهومات پایان می‌یابند، انسان در عمق ایمان فرود می‌آید" (هنری و کیتو ۳۹۵-۳۹۴). لیکن در طول رمان، کیتو نمی‌تواند به کمک عشق، انرژی‌های درونی خویش را از خیالات خودخواهانه به سوی حقیقت هدایت کند.

خودزدایی، از دیدگاه موردادک، در طی سفر زندگی در راه تعالی اتفاق رخ می‌دهد. عشق در فلسفه‌ی موردادک ایفاگر تأثیر به‌سزایی در جریان این سفر است، لیکن موردادک در رمان خویش تصویری واقع‌گرایانه‌تر از عشق را مجسم می‌کند تا جایی که حتی عشق معنوی، شخصیت اصلی این رمان را از چنگال نفس‌گرایی نمی‌رهاند زیرا این عشق از خودخواهی و خودقه‌رمان‌انگاری او سرچشمه می‌گیرد و یک عشق مخلصانه و بی‌ریا نیست.

زمانی که انتظارات جاه‌طلبانه‌ی ضمیر کیتو برآورده نمی‌شود، عشق کیتو از معشوقی به معشوق دیگر - یعنی جو - انتقال می‌یابد. عشق کیتو به جو موجب می‌شود تا او دریابد که ایمانش تصنعی است و کشیش بودن راه تعالی او نیست. تحت چنین شرایط دردآوری ضمیر کیتو دست به کار می‌شود تا او را از رنج برهاند؛ ذهن مغشوش کیتو شروع به فلسفه‌بافی می‌کند تا وجود خدا و حضرت عیسی را غیر واقعی پندارد و عشق فیزیکی خود به جو را روشن‌گر، واقعی و عاری از نفس‌پرستی بشمارد. لیکن وی همچنان سرگشته است و نمی‌داند که آیا باید "با خدا بماند یا به

آن‌ها ببینند و تحسین کند و این تمرینی برای گسسته شدن از خویش است. نقش هنر نمایش دقیق جزئیاتی است که نفس‌گرایی انسان مانع از شهود آن‌ها می‌شود. هنر در هنری و کیتو به عنوان یک ارزش والا معرفی شده است که در دنیای معاصر می‌تواند جاده‌ای به سوی خوبی باشد. مورداک در این رمان آثاری چند از نقاشان برجسته‌ی آلمانی به نام‌های ماکس بکمن^۱ و تیتیان^۲ را مورد بررسی قرار داده است. ولی توجه اصلی او اثر سه‌لوحی^۳ بکمن با نام «کوچ» است که در آن خشونت در لوح سمت چپ و راست به تصویر کشیده شده است و این دو لوح کاملاً با لوح میانی که نمایان‌گر آرامش ماورایی است در تضاد هستند. اثر دیگری که مورداک در این رمان به آن اشاره می‌کند «مرگ آکتئون»^۴ اثر تیتیان است. تم هر دو نقاشی در واقع رابطه‌ی نزدیکی با مشغولیت ذهنی مورداک با اخلاقیات و تعالی دارد.

مشغولیت فکری هنری با تصویر شکنجه و رنج در دو لوح «کوچ» نمایان‌گر روان رنجور او است. هنری همواره خود را با مکس بکمن همسان می‌پندارد. او مدام به سختی‌ها و رنج‌هایی که ماکس در طول زندگی خود متحمل شده است فکر می‌کند و آن را با رنجی که خود به آن دچار است مقایسه می‌کند. رنجی که در مسیحیت مفهومی پراهمیت است، لیکن برای افرادی چون کیتو که دین خود را از دست داده اند، از مسیحیت تنها مفهوم رنج به عنوان عامل رستگاری انسان به جای مانده و باعث سردرگمی وی گشته است. در واقع دل‌مشغولی هنری در مورد آثار بکمن که عموماً در مورد شکنجه و ظلم و بیداد است، وی را به نمونه‌ای از انسان معاصر در دنیای غرب تبدیل کرده است که هنر برای او نماینده‌ی مذهب در دنیایی است که در آن آثار باقی مانده‌ی مسیحیت جذبه‌ای برایش ندارد. در اینجا شاید تصور شود که هنر

1 - Max Beckman

2 - Titian

3 - Triptych

4 - Death of Actaeon

در این رمان نه به عنوان روشن گر راه بلکه به عنوان وسیله ای برای تسلی بخشیدن به انسان سرگشته ی معاصر معرفی شده است که با آرام کردن افکار مغشوش وی، او را از تلاش برای رهایی از بند نفس باز می دارد و راضی از شرایط حاضر، در غار موهومات حبس می کند. "در چنین شرایطی ممکن است تصور کنیم که موردادک در این رمان هم پای افلاطون به هنر می تازد و از این که هنر بخش نامتعالی روح انسان را جذب کند اظهار نگرانی می کند" (تاکر^۱ ۱۰) و حال آنکه در واقع به عقیده ی موردادک هنر خوب شکست ناپذیر است و سطحی بودن انسان هایی چون هنری است که منتج به نگرش سطحی و ناشیانه از آثار هنرمندان می شود و راه به جایی نمی برد. هنری تا حدی به ناتوانی خویش آگاه است و آگاهانه تصمیم می گیرد که در نا آگاهی بماند. او تسلی خیال بافی را بر کشف حقیقت ترجیح می دهد زیرا درک نمی کند که چگونه درد و مرگ می تواند به زیبایی تبدیل شود (دپیل^۲ ۲۵۷). او در حالی که به "مرگ آکتئون" تیتیان فکر می کند با خود می گوید:

میان نمود خشونت در هنر و خشونت واقعی و ترس ناشی از آن تفاوت شگرفی وجود دارد. (در این نقاشی) سگ ها در حال دریدن آکتئون هستند در حالی که الهه بی تفاوت در حال گذر است. چنین چیز وحشتناکی تبدیل به یکی از زیباترین آثار در جهان شده است. چطور ممکن است؟ آیا این دروغی بیش نیست؟ آیا تیتیان به راستی می دانست که زندگی انسان چیزی جز مسلخی مهیب نیست؟ آیا بکمن زمانی که صحنه های شکنجه را با چنین ظرافتی خلق می کرد به این موضوع واقف بود؟ شاید آگاه بودند... ولی من نمی خواهم بدانم. (هنری و کیتو ۳۵۰)

در هر حال هنری زمانی که به تفاوت خشونت و هراس توصیف شده در یک اثر هنری و بی رحمی واقعی در جهان اشاره می کند تا حدی حق دارد زیرا اگرچه هنر

1 - Tucker

2 - Dipple

گرچه هنری و کیتو در این رمان به میزانی از حقیقت دست می یابند، هیچ کدام به مرحله ی خودزدایی نمی رسند. ولی این به معنای پذیرش شکست نیست زیرا مورد اک با هوشیاری و باریک بینی پایان رمان را نمی بندد. بنابر این می توان گفت که پایان این رمان در واقع آغاز راه تعالی کیتو است. کیتو در پایان رمان به یاری عشق، بینشی اجمالی از آتش افلاطونی کسب می کند و با مساعدت تجربه ی مرگ وار در راه خروج از غار اوهام قرار می گیرد. روشنی خیره کننده ی آفتاب افلاطونی که در درگاه غار به چشم کیتو می تابد، او را به کوری موقت دچار می کند. روبه رو شدن با حقیقت، کیتو را سرگشته ساخته است و او قادر نیست بینشی واضح از آن داشته باشد؛ آخرین مکالمه ی هزیان وار وی با هنری گویای این موضوع است:

آدم بالاخره می فهمد که هیچ حصار ی وجود ندارد، هیچ گاه هیچ حصار ی وجود نداشته، چیزی که زمانی حصار به شمار می رفت صرفاً تصورات خودخواهانه ی پوچ بود... اخلاقیات تنها پوزخندی غرور آمیز در آینه است و بیان این که من چه آدم خوبی هستم. اخلاقیات چیزی جز تظاهر فضیلت و افسون معنویت نیست. و زمانی که احترام به نفس از بین می رود چیزی جز خشم و خودبینی لجام گسیخته به جای نمی ماند. (هنری و کیتو ۳۴۹)

سردرگمی در ابتدای راه خودزدایی و متعالی شدن، به باور برندان و طبق تجربه‌هایی که خویش آنها را لمس کرده است، طبیعی است. بنابراین کیتو روزی همانند برندان به ذات گمراه کننده ی توهمات انسان ها پی خواهد برد و به هدف متعالی زندگی یعنی رسیدن به خوب حقیقی واقف خواهد شد؛ به عبارت دیگر، آینده ی کیتو در اکنون برندان قابل مشاهده است.

هنری با شنیدن ماجرای کیتو تا حدی به خود می آید و به میزان اندکی از آگاهی نایل می شود. او بالاخره جرأت پیدا می کند تا با مادرش صحبت و اعتراف کند که

چه حسی نسبت به پدر و مادر و برادرش، که نور چشم مادرش بود، داشته است. او اعتراف می کند که چه قدر در آن دوران احساس بدبختی می کرد و چه طور هر گاه طرح کوچک کودکانه ای را می ریخت پدرش او را مسخره می کرد و چگونه این عوامل آرزوهای او را به باد داده است. زمانی که هنری به تمام این مسائل اقرار می کند و خود فریبی را کنار می گذارد، دید واضح تری نسبت به نیت خویش از فروش عمارت پدری و ازدواج اش با استفانی پیدا می کند. او به این موضوع پی می برد که تنها هدفش از این کارها نه از روی نیک خواهی بلکه برای اعمال قدرت و اراده اش است که روزی آن گونه توسط خانواده اش دست کم گرفته شده بود. با مشاهده ی رنجی که کیتو می کشد و شرایط کابوس وارش، هنری به ناتوانی و بی کفایتی خود در رسیدن به مراحل متعالی اخلاقی پی برده و تصمیم می گیرد که به اندک میزان آگاهی که کسب کرده است بسنده کند. او ترجیح می دهد که به دنیای دنج تصوراتش باز گردد. با وجود این که هنری از رسیدن به خوب حقیقی باز می ماند، به میزان قابل قبولی از آگاهی رسیده است و این آگاهی انگیزه ی کافی را برای او فراهم آورده است تا دیگر بار موجب آزار دیگران و هتک حقوق آنان نشود.

۶. نتیجه

از طریق رمان رئالیستی مورداک می توان به ذات اندیشه ی او پی برد؛ مورداک رمان نویس در حقیقت فرضیه های مورداک فیلسوف در مورد فنون خودزدایی را مورد تحلیل و ارزیابی قرار می دهد. عشق و هنر در رمان هنری و کیتو، بر خلاف آنچه مورداک در فلسفه ی خود اظهار می کند، در رسیدن به خوب حقیقی ناکافی است و تا حدی تأثیر مخربی بر شخصیت های اصلی این رمان دارد، زیرا عشق این افراد از حس مالکیت آن ها ناشی می شود و بنابراین از مقابله با خودمداری عاجز است. هنر

در این رمان نسبت به عشق، در رتبه‌ی بالاتری جای دارد زیرا از خصوصیت انحصار طلبانه‌ی عشق بری می‌باشد. با این حال، هنر نیز قادر به هدایت شخصیت‌های رمان به سوی خوب حقیقی نیست. هنر در این رمان به عنوان جانشین مذهب به کار برده شده است تا فقدان آن را جبران و نقشی تسلی بخش ایفا کند و بدین ترتیب ضمیر ناخودآگاه نیرنگ باز انسان را ارضا کند. بنابر این، بر طبق این رمان، عشق و هنر اغلب در چالش با پندارهای غلط روان برای تمیز خوب مطلق، ناتوان می‌مانند و تنها نقش تسلی خاطر واهی را ایفا می‌کنند و این موردی است که موردی است که دیدگاه خویش بر آن تاخته است زیرا به اعتقاد وی در پی تسلی بودن، یکی از حقه‌های روان خود بین انسان است تا او را از دیدن حقیقت محنت‌زا باز دارد.

مرگ در این رمان بزرگ‌ترین الهام بخش برای انسان‌ها معرفی می‌شود که آن‌ها را به سوی "خودزدایی" رهبری می‌کند زیرا بزرگ‌ترین ویران‌گر خیالات خودبینانه است. تجربه‌ی مرگ وار، شخصیت‌های نفس‌گرای رمان را تبدیل به افرادی متواضع می‌کند و در نتیجه راه را برای ورود آن‌ها به فصل جدیدی از زندگی می‌گشاید و این گونه است که مرگ، زیبایی حقیقی خوب بودن را نمایان می‌سازد. واقع‌گرایی موردی زمانی به اثبات می‌رسد که وی ناشیانه عمل نکرده و شخصیت‌های رمان اش را به خوبی و خوشی به تعالی نمی‌رساند. حتی تأثیر نیروی روشن‌گر عظیمی همچون تجربه‌ی مرگ وار، بر شخصیت‌های رمان، به دلیل متمایز بودن هویتشان، آثار متفاوتی دارد.

بنابراین بهترین روش تعالی اخلاقی به باور موردی، هرچیزیست که بتواند افراد را از چنگ اوهام و خودبینی‌های داده و شانس دیدن حقیقت را برای آنان فراهم آورد. موردی در زمینه‌ی اخلاقیات، به نظریه‌پردازی بسنده نمی‌کند و با توجه به اعتمادی که به ادبیات دارد از آن یاری می‌جوید. او بر اهمیت ادبیات خوب در

حوزه‌ی اخلاقیات و تأثیر مثبت آن بر افراد و جوامع اشاره می‌کند و به لزوم همزیستی این دو تأکید دارد. مغایرت‌های موجود بین فرضیه‌های موردادک و رمان هایش را نمی‌توان به عنوان ضعف نظریات وی انگاشت، بلکه این موضوع در حقیقت گواهی است بر چیره دستی وی در رمان نویسی که برای او این امکان را فراهم می‌آورد تا نقاد فرضیه‌های خویش باشد.

References

Bell, Richard H. Simon Weil: The Way of Justice as Compassion. Lanham: Rowman and Littlefield Publishers, 1998.

Bove, Cheryl K. Understanding Iris Murdoch. Columbia: University of South Carolina Press, 1993.

Dipple, Elizabeth. Iris Murdoch: Works for the Spirit. London: Methuen, 1982. Print.

Murdoch, Iris. "The Fire and the Sun: Why Plato Banished the Artists." Existentialists and Mystics: Writings on Philosophy and Literature. New York: Penguin Press, 1998. 386- 463. Print.

---, Henry and Cato. London: Penguin Books. 1977. Print.

---, "The Sovereignty of Good over other Concepts." Existentialists and Mystics: Writings on Philosophy and Literature. New York: Penguin Press, 1998. 363-385. Print.

Tucker, Lindsey. Critical Essays on Iris Murdoch. New York: G. K. Hall, 1992. Print.